

عنوان مقاله

علل و عوامل طلاق در جامعه و جنبه های مختلف آن

نویسنده: سحر کریمی^۱

چکیده:

طلاق شوم ترین سرنوشتی است که ممکن است برای یک خانواده رقم بخورد. با این وجود گاه گریزی از آن باقی نمی ماند. با طلاق رشته ازدواج میان زن و شوهر قطع می شود و از آن پس برای باز کردن گروه علقه میان آن دو باید برخی اقدامات انجام شود. این پدیده یکی از مسائل اجتماعی عصر ماست که امروزه کمتر کسی در مورد مشکل و معضل بودن آن شک می ورزد. میزان بالای طلاق در جوامع امروزی جامعه شناسان را به کنکاش در مورد عوامل موثر بر آن داشته تا مکشوف گردد که چه چیزی موجب چنین تغییری در نرخ طلاق گردیده است. این پدیده جنبه های متعددی از زندگی افراد را تحت تأثیر قرار می دهد و به یک معضل اجتماعی تبدیل شده است. پدیده طلاق یک پدیده روان شناختی است و علل متفاوت روانی، اجتماعی و ... دارد و می بایست روحیه طلاق زدگی در افراد وجود داشته باشد.

سئوالات اصلی که این مقاله در پی پاسخگویی به آنهاست عبارتند از اینکه چه عواملی در جامعه منجر به طلاق می شود؟ و اینکه جنبه های طلاق چیست؟ می باشد. موضوع این مقاله، بررسی و شناخت علل یا عواملی است که در وقوع طلاق موثر می باشد و می خواهیم ببینیم، چه عواملی موجب می شود که طلاق صورت بگیرد اما اهمیت پژوهش حاضر در این است که علل و عوامل اصلی طلاق شناخته می شود و همین طور، عوارض روانی^۱ اجتماعی ناشی از آن مشخص می شود. و با شناخت علل و عوارض آن مسئولان اجتماعی کشور می توانند با ارائه پیشنهادات و کاربرد روشهای صحیح تر در پیشگیری و کاهش این مشکل چاره ای بیندیشند. در نهایت این پژوهش در ۴ بخش تنظیم شده است که به روش توصیفی^۲ تحلیلی در دو بخش اول آن به ارزیابی مفهوم طلاق و بررسی آن در نظام های حقوقی مختلف می پردازد. و دو بخش پایانی آن هم به علل و عوامل طلاق در جامعه و جنبه های مختلف آن اختصاص یافته است.

کلید واژه: طلاق، علل طلاق، جنبه های طلاق.

مقدمه

بالارفتن میزان طلاق در دوره ما سبب شده است که مسئله طلاق مورد توجه گروه زیادی از کارشناسان قرار گیرد. در خیلی از موارد حتی گروهی آن را به عنوان نشانه ای بر از میان رفتن خانواده در سالهای آینده تلقی کرده اند. غالباً گفته می شود که امروزه مردم با غم و تشویش کمتری در مقایسه با گذشته به ازدواج روی می آورند، چرا که طلاق برای آنان در حکم بیمه ای تلقی می شود و در صورتی که ازدواج ایجاد مشکل کرده و یا حالت موفقیت آمیز و خشنودکننده ای برای آنها نداشت می توانند آن را رها کنند. طلاق همواره یکی از چالش برانگیزترین مسائل پیش روی جوامع بشری بوده است. چرا که آثار مستقیم و غیر مستقیم آن نه تنها بر تعادل روانی زوجین، فرزندان و ... بر جای می ماند؛ بلکه آثار منفی آن بر نظام اقتصادی و نظام فرهنگی غیر قابل انکار است. بنابراین شناخت علل و عوامل و جنبه های مختلف آن و آثاری که بر فرد و جامعه بر جای می گذارد، بسیار حائز اهمیت است. طلاق به عنوان پدیده ای که باعث جدایی میان دو نفر می شود، امری مشترک در همه جوامع است؛ اما شناخت آن از پیچیدگی های بسیار

۱. کارشناس ارشد روابط بین الملل

برخوردار است و همین پیچیدگی ها، مطالعه آن را دشوار ساخته است. از آنجا که ارتباط زن و شوهر غنی ترین و چند بعدی ترین ارتباط انسانی است، شناخت و درک علل واقعی طلاق، نیازمند ابزاری بس دقیق و پیچیده است.

ماهیت و مفهوم طلاق

طلاق از نظر لغوی به معنی رها شدن می‌باشد و در اصطلاح عبارت از پایان دادن زناشویی به وسیله زن و شوهر می‌باشد. همچنین طلاق را می‌توان انحلال رابطه همسری در ازدواج دائمی را که بعد از آن از نظر رعایت حقوق و تکالیف مربوط به زناشویی مسئولیتی برای دو همسر نخواهد بود، تعریف کرد. طلاق را اغلب راه حل رایج و قانونی عدم سازش زن و شوهر، فروریختن ساختار زندگی خانوادگی، قطع پیوند زناشویی و اختلال ارتباط والدین با فرزندان تعریف کرده‌اند. در حقیقت همانگونه که پیوند بین افراد طبق آیین و قراردادهای رسمی و اجتماعی برقرار می‌شود. چنانچه طرفین نتوانند به دلایل گوناگون شخصیتی، محیطی، اجتماعی و ... با یکدیگر زندگی کنند به ناچار طبق مقررات و ضوابطی از هم جدا می‌شوند. از این نظر خانواده همچون عمارتی است که زن و شوهر ستون‌های آن را تشکیل می‌دهند و فروریختن هرستون استحکام و استواری عمارت را دچار تزلزل و گسستگی می‌کند. طلاق با این دید، یکی از غامض‌ترین پدیده‌های اجتماعی، ارکان خانواده را در هم ریخته و بیشتر اثرات مخرب خود را بر روی فرزندان برجای می‌گذارد. طلاق گسستن و فروپاشیدن کانون گرم و آرام بخش زندگی است که اثرات جبران ناپذیری بر اعضاء خانواده می‌گذارد. در تحقیقاتی که در زمینه طلاق صورت گرفته مشخص گردید ازدواج‌هایی که به طلاق منجر شده‌اند، کاهش شدیدی در اعتماد به نفس اعضاء خانواده به وجود می‌آورد. چنین کمبودی می‌تواند ماهیتی اجتماعی، روانی یا جسمی باشد. کاهش اعتماد به نفس در نتیجه طلاق منشأ مهم اختلالات اعضاء خانواده در حین و بعد از طلاق می‌باشد. در این تحقیق همچنین مشخص شد نه تنها طلاق سطح اعتماد اعضاء خانواده را کاهش می‌دهد بلکه باعث می‌گردد یکی از زوجها یا هر دو به طور قابل ملاحظه‌ای احساس پوچی کنند. این تحقیق مدلی را نشان می‌دهد که در آن افراد از هم جدا شده به علت کاهش اعتماد محتاج همیاری و کمک هستند. گذشته از این طلاق، پدیده‌ای است که بر تمامی جوانب جمعیت یک جامعه اثر می‌گذارد، زیرا از طرفی بر کمیت جمعیت اثر می‌نهد، یعنی واحد مشروع و اساسی تولید مثل یعنی خانواده را از هم می‌پاشد، از طرف دیگر بر کیفیت جمعیت نیز اثر می‌گذارد، زیرا موجب می‌شود فرزندان محروم از نعمت‌های خانواده تحویل جامعه گردند که احتمالاً فاقد سلامت کافی روانی در احراز مقام شهروندی یک جامعه‌اند. بنابراین آسیب اجتماعی ناشی از این اقدام نه تنها متوجه اعضاء خانواده، بلکه متوجه کل جامعه و نسل آینده نیز می‌باشد.

طلاق در نظام های حقوقی گذشته و حال

تاریخچه طلاق به تاریخچه ازدواج برمی‌گردد. به همان علت که بشر بنا به درخواست طبیعی خود پیوند ازدواج می‌بندد تا در کانون گرم خانواده و در کنار همسر خود به سکون و آرامش برسد، به همانگونه نیز ممکن است به دلایلی از ادامه زندگی خودداری کرده، طلاق را بپذیرد. «ولتر» می‌گوید: «طلاق و ازدواج در یک زمان در عالم پدید آمدند» اما این پدیده در تمدن‌ها و فرهنگ‌های گوناگون و در طی قرون و اعصار، در قالب‌های مختلفی تحقق یافته است؛ برای مثال چند هزار سال پیش در قوانین حمورابی متعلق به تمدن بابل، حق طلاق تماماً به مرد سپرده شده بود و تنها در صورتی که مرد مرتکب خطایی می‌شد، زن می‌توانست تقاضای طلاق کند، ولی اگر خطا از جانب زن بود و در عین حال، تقاضای طلاق می‌نمود به سبب سوء رفتار و جرأت بر تقاضای طلاق، به مرگ محکوم می‌شد. همچنین در یونان باستان مرد حق داشت هر وقت بخواهد و به هر دلیلی و بدون هیچ تشریفات زن را طلاق دهد. در تمدن روم باستان پیش از مسیحیت مرد حق داشت همسرش را به همان شیوه‌ای که به عقد خود درآورده بود، طلاق دهد؛ اگر در معبد ازدواج کرده بودند، در معبد او را طلاق دهد و اگر او را خریده بود، طلاق با فروش او انجام می‌شد. البته در مورد ازدواج در معبد، ابتدا طلاق زن ممکن نبود مگر با اثبات زنا یا سوء قصد او به جان شوهر با استفاده از سم و یا برخی موارد مشابه، ولی از سال ۴۱۱ ق. م که قوانین خاصی به مورد اجرا گذاشته شد، طلاق به طور مطلق برای مرد آزاد شد و از این تاریخ به بعد آمار طلاق در روم حتی در میان قیصرها به شدت افزایش یافت، ولی پیش از ظهور مسیح (ع) شروطی برای انجام طلاق در نظر

گرفته شد؛ از جمله، حضور هفت شاهد بالغ برای اتمام طلاق ضروری اعلام شد؛ همچنین برای زن حق درخواست طلاق از مرد را قائل نبودند و آن را نوعی سبک مغزی زن تلقی می کردند که مستحق مجازات بود.

در مصر باستان نیز هیچ قیدی برای طلاق قائل نبود و مرد هر زمان که می خواست، می توانست همسرش را طلاق دهد. در میان پیروان مذهب بودا مردی می توانست هر زمان که بخواهد همسرش را طلاق دهد، چه او راضی باشد و چه راضی نباشد و بهانه ای کوچک مانند وراجی زن یا افروختن آتش به گونه ای که فضای خانه پر از دود شود، کافی بود تا مرد همسرش را طلاق دهد. در میان هندیان برهنه طلاق ممنوع بود و تنها به آنچه انفصال جسمانی نامیده می شد، مجاز بودند. در میان اعراب جاهلی طلاق کاملاً شایع بود و مرد حق داشت هرگاه که مایل باشد و با هر صیغه ای که مفید طلاق باشد، همسرش را طلاق دهد و محدودیتی برای دفعات طلاق نیز وجود نداشت؛ لذا مردی که می خواست همسرش را کیفر دهد، می توانست او را طلاق دهد و پیش از پایان عده به او رجوع کند و دوباره او را طلاق دهد و باز رجوع کند و این کار را بدون محدودیت ادامه دهد. در آیین یهود، به مجرد اینکه مرد همسرش را نپسندد، حق دارد او را طلاق دهد و پیوند زناشویی به مجرد نیت مرد، قابل گسست است و نیازی به اثبات و ابراز ندارد؛ همان گونه که تشریفات و شرایط خاصی نیز ندارد، ولی به مردم توصیه می شود تنها به دلایل موجهی مانند کاستی های جسمانی یا اخلاقی، همسر خویش را طلاق دهند.

مسیحیت کاتولیک نیز برای هیچ کدام از زن و مرد حق طلاق قائل نیست و پیوند زناشویی را تنها زمانی قابل گسست می داند که زن مرتکب زنا شده باشد. در دوران معاصر نیز نظام های حقوقی رایج از الگوهای متعددی در مسئله طلاق پیروی می کنند. در کشورهایی مانند ایتالیا و اسپانیا، تحت تاثیر عقاید کلیسای کاتولیک، طلاق تا همین اواخر جنبه قانونی نیافته بود. قوانین جدید نیز در موارد محدودی طلاق را مجاز دانسته اند؛ برای مثال، قانون طلاق که در سال ۱۹۷۰ در ایتالیا به تصویب رسید، تنها در چند مورد خاص (مانند محکومیت قطعی یکی از زوجین، داشتن رابطه جنسی خارج از چهارچوب ازدواج و قطع رابطه زندگی مشترک به مدت پنج سال) به دادگاه ها اجازه صدور حکم طلاق را می دهد. این سیستم تا چند دهه پیش از این در امریکا اعمال می شد. پذیرش طلاق در صورت احراز عدم امکان ادامه زندگی مشترک یا اثبات اینکه ازدواج عملاً از هم گسسته است و پذیرش طلاق در صورت توافق دو طرف از دیگر سیستم های رایج در جوامع معاصر و به طور خاص، کشورهای اروپایی اند. در بیشتر کشورهای اسلامی نیز به پیروی از قانون شریعت اسلام، حق طلاق به مرد اعطا شده است.

اما در اسلام همان گونه که ازدواج را به عنوان یک پیوند مقدس و دارای کارکردهای فردی و اجتماعی ضروری، مورد تاکید فراوان قرار می دهد؛ طلاق را فی نفسه امری منفور و ناپسند می داند و تمام کوشش خود را در جهت پرهیز خانواده ها از طلاق به کار می بندد، ولی در مواردی که مصالح مهم تر ایجاب کند، ممنوعیتی برای طلاق قائل نشده است؛ به بیان دیگر، یک دسته از روایات اسلامی طلاق را پدیده ای بسیار مبغوض و منفور معرفی کرده اند؛ برای نمونه، در روایات تعبیرهایی از این دست وارد شده است که هیچ چیز در نزد خداوند ناپسندتر از خانواده ای نیست که به وسیله طلاق از هم پاشیده شود و در میان آنچه خداوند حلال نموده هیچ چیز مبغوض تر از طلاق نیست و خدا فردی را که از روی هوا و هوس، زنان را طلاق می دهد، دشمن می دارد. از سوی دیگر به روایات متعددی بر می خوریم که طلاق را در شرایط خاصی مجاز و احیاناً لازم دانسته اند؛ برای مثال، بی دینی یا ضعف دینداری از مواردی است که طلاق در آنها به طور خاص تجویز گردیده است. در روایتی آمده است که امام موسی بن جعفر (ع) در پاسخ کسی که در صدد بود طلاق دختر خود را از شوهرش بگیرد، فرمودند: اگر به دلایل دینی نسبت به داماد خود بی علاقه شده و می خواهی دخترت را از دست وی رهاسازی، چنین کن، در غیر این صورت، هیچ اقدامی در جهت طلاق انجام نده. افزون بر اینها، حتی در مورد برخی امامان معصوم (ع) نیز نقل گردیده که همسر خود را به دلیل انحراف دینی طلاق داده اند. نتیجه ای که از مجموع این روایات می توان گرفت آن است که اسلام طلاق را به خودی خود مبغوض می شمارد و در جهت منصرف کردن افراد از آن، کوشش می کند. با وجود این، در مواردی که کارکردهای مطلوب خانواده با اختلالات جدی روبه رو شود و ادامه زندگی مشترک مفاسدی بیش از پیامدهای منفی طلاق به بار آورد، اسلام حکم به جواز یا رجحان و احیاناً لزوم طلاق کرده است؛ بنابراین بیشترین تاکید اسلام بر مبغوض بودن طلاق به طلاق های بالهوسانه اختصاص دارد و روایت زیر از امام محمد باقر (ع) تا حدودی موید این

مطلب است: پیامبر خدا (ص) بر مردی گذر کرد. از وی پرسید: همسرت چه شد؟ عرضه داشت: یا رسول الله، او را طلاق دادم. حضرت پرسید: بدون آنکه کار ناشایستی از او سرزده باشد؟ عرضه داشت: آری. پس از این جریان، آن مرد با زن دیگری ازدواج کرد. روزی پیامبر (ص) بر او گذر کرد و پرسید: آیا ازدواج کردی؟ عرضه داشت: آری. پس از مدتی پیامبر (ص) از او پرسید: همسرت چه شد؟ عرضه داشت: او را طلاق دادم. حضرت پرسید: بدون آنکه کار ناشایستی از او سر زده باشد؟ عرض کرد: آری. آنگاه پیامبر (ص) فرمود: خداوند مردان و زنانی را که به سبب هوسرانی به ازدواج های متعدد دست می زنند، دشمن می دارد یا لعن می کند. از این مورد که بگذریم، توصیه های فراوان اسلام در مورد بردباری و گذشت همسران نسبت به یکدیگر و تحمل نارسایی های اقتصادی و دیگر مشکلات زناشویی از آن حکایت دارد که اسلام در صورت وجود مشکلات قابل تحمل نیز طلاق را مبعوض می شمارد و تا حد امکان می کوشد از فروپاشی بنای مقدس خانواده جلوگیری کند، ولی نکته مهم آن است که اسلام برای تحقق این هدف عمدتاً بر راهبردهای اخلاقی و تربیتی تاکید کرده و کمتر به ممنوعیت های قانونی توسل جسته است. دلیل این امر تا حدودی روشن است؛ ایجاد محدودیت های شدید قانونی برای طلاق کمک چندانی به تحکیم روابط زناشویی نمی کند؛ زیرا در فرضی که ازدواج دچار اختلال گردیده، با منع قانونی طلاق معمولاً جایگزین های نامطلوبی همچون متارکه یا جدایی غیر رسمی، طلاق عاطفی ناشی از سردی بیش از حد روابط و خشنونت خانگی در انتظار زوجین خواهد بود. افزون بر آن، منع قانونی طلاق می تواند انگیزه افراد برای ازدواج را نیز کاهش دهد و این درست برخلاف آن هدفی است که اسلام در نظام اجتماعی خود دنبال می کند. با این همه، اسلام ضوابط و تشریفات خاصی را برای اجرای صیغه طلاق مقرر کرده که می تواند در کاهش انگیزه افراد برای اقدام به طلاق موثر باشد؛ از جمله اینکه زن در حال طلاق نباید در دوره عادت ماهانه باشد و پس از پاک شدن نیز تنها در صورتی طلاق نافذ است که نزدیکی صورت نگرفته باشد و افزون بر آن، حضور دو شاهد عادل بر صحت طلاق ضرورت دارد. وجود این ضوابط که به طور عادی باعث تاخیر طلاق می شود؛ زمینه مناسبی برای تجدید نظر زوجین در نتیجه فروکش کردن خشم و هیجان های مقطعی و تأمل بیشتر در عواقب کار فراهم می آورد.

در نهایت می توان ذکر کرد که از نظر اسلام طلاق آخرین راه مداوای ناسازگاری زن و شوهری می باشد. اسلام معتقد است اگر راهی برای جدایی زن و شوهر (زوجین) نباشد زندگی ایشان دشوار و عذاب آور خواهد بود و ممکن است نتایج ویران کننده ای مثل انتقال، خودکشی، فساد و قتل داشته باشد. طلاق پدیده ای چند بعدی است. شاید کمتر پدیده ای به پیچیدگی طلاق وجود داشته باشد آن روز که خانواده ای از هم پاشید به نظر می رسد یک دعوی ساده عامل این انفجار بوده است حال آن که چنین نیست و مجموعه ای از عوامل روانی^۵ اجتماعی، اقتصادی، پدید آمده به هم پیوسته اند و بنیان خانواده را بر باد داده اند. بنابراین طلاق به عنوان پدیده ای اجتماعی مطرح است، زمانی که جامعه در معرض آسیب های بنیادی قرار گیرد روابط اجتماعی نیز بیمار بوده و فساد گوشه به گوشه جامعه را در بر گرفته است. علاوه بر این طلاق پدیده ای روانی نیز هست. بسیاری از خانواده ها در برابر تکانه های اقتصادی یکسان قرار می گیرند اما همگی دست به طلاق نمی زنند. میزان سازش افراد در طلاق مؤثر است. اما آمار نشان می دهد زن ها بیشتر از مردها در امر طلاق پیش قدم می شوند که این خود قابل بررسی است.

علل و عوامل طلاق در جامعه

به گفته کارشناسان ازدواج هایی که در آنها هماهنگی بیشتری میان زوجین وجود دارد موفق ترند و کمتر به طلاق می انجامند. تشابهاتی مانند طبقه اجتماعی، سطح تحصیلات، سطح هوش، هم نژاد بودن، دین مشابه داشتن، هم زبان بودن و ... یک ازدواج موفق را رقم می زند. ازدواجی که با تشابه نژادی، زبانی، روانی و اجتماعی صورت بگیرد ازدواجی موفقیت آمیز است. تفاوت طبقاتی یکی از عواملی است که با امکانات اجتماعی معمولاً دیدگاه های مختلفی را به وجود می آورد البته اگر دو نفر آن به اندازه از آگاهی لازم برخوردار باشند که این تفاوت ها را به رسمیت بشناسند ازدواجشان منعی ندارد. در اصل مهمترین دلایل طلاق توقعات نادرستی است که طرفین از یکدیگر دارند. طلاق دلایل گوناگونی دارد. این دلایل متناسب با موقعیت، طبقه و جایگاه اجتماعی زوجین متفاوت است. شناخت عوامل موثر در شکل گیری این پدیده در کنترل و کاهش آن نقش بسزایی خواهد داشت.

برخی از عوامل طلاق در جامعه ما به شرح ذیل می باشند:

الف) عوامل قانونی: از جمله عواملی که در حال حاضر به شدت طلاق ها را در جامعه ما متأثر می سازد وجود و تصویب برخی از قوانین مربوط به ازدواج و طلاق است. مثلاً قوانین مربوط به مهریه نه تنها نتوانسته مانع طلاق دادن زنان توسط مردها شود بلکه منجر به جنگ و جدال بسیاری بین زوجین شده است. قانونی که مبنی بر حق حبس مرد برای عدم توانایی پرداخت مهریه توسط زن به تصویب رسیده و بر اساس ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی که می گوید: زن می تواند تا مهریه به او تسلیم نشده از ایفای وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند. در هنگام برخی از اختلافات زنان را تجهیز به سلاحی کرده که می توانند به وسیله آن مرد را تهدید کرده و مشکلاتی از قبیل این که وقتی که زن بخواهد اقدام به چنین شکایتی بکند مرد از هراس به حبس رفتن و یا بعد از به حبس رفتن بر دامنه مشاجرات بیافزاید و یا این که سریع تر اقدام به طلاق نماید، را ایجاد نموده است. در این راستا مهریه و وسیله ای شده که زنان به خاطر این که از حالات احساسی و هیجانی بیشتری برخوردارند سریع تر تحریک شده و دست به اقداماتی که در کل به ضرر خود و همسرش و در نهایت زندگی مشترک آنان است، بزنند. از سویی دیگر مهریه می تواند دستاویزی برای برخی زنان سوء استفاده کننده باشد که اصولاً قصد زندگی مشترک ندارند و به خاطر دریافت مهریه اقدام به ازدواج می نمایند و بعد از مدتی با دلایل واهی سعی می کنند با دریافت تمامی مهریه یا قسمتی از آن با عا صی کردن مرد طلاق خود را بگیرند و این عمل خود را بارها می توانند تکرار کنند. به نظر می رسد برای برطرف کردن معایب قانونی مربوط به مهریه از جمله حذف حق حبس زنان با توجه به بررسی های کارشناسانه دقیق تر باید اصلاحاتی صورت پذیرد تا کمترین عوارض را دربرداشته باشد. البته مسائل قانونی فقط به مسائل مطرح شده ختم نمی شود بلکه مسائل دیگری نیز وجود دارد که باید مورد بررسی و بازبینی قرار گیرند و بر اساس زمان حاضر تغییرات لازم در آنها انجام پذیرد.

ب) عوامل روانشناختی: عوامل روانشناختی دخیل در طلاق ابعاد گسترده ای را در بر می گیرد که با بیان مختصر نمی توان به توصیف گسترده آن پرداخت ولی از جمله مواردی که می توان به آنها اشاره کرد به شرح ذیل است: عدم تفاهم و سازگاری روانی در برخی از موارد طلاق، وقتی از زوجین درباره علل طلاق سؤال می شود راحت ترین و در دسترس ترین پاسخی که خواهند داد این است که می گویند ما با هم سازش یا تفاهم نداریم. وقتی سؤال دقیق تر می شود که منظور از تفاهم نداشتن چیست؟ در پاسخ بسیاری از آنها مشاهده می شود که دلیل یا جواب مستدلی برای آن ندارند. از مفاهیمی مثل این که او مرا درک نمی کند، ما با هم هیچ شباهتی نداریم، او مرا دوست ندارد، به خانواده اش وابسته است و مسائلی از این قبیل که بسیارند مطرح می شود. این شکایات و گله مندی ها گاهی دوطرفه است یعنی هر دو زوج متقابلاً از همدیگر شکایت می کنند، ولی در خیلی مواقع نیز یک طرفه است یعنی یکی از زوجین عاشق و دوستدار همسر خود است و تمام و کمال حاضر به زندگی مشترک با طرف مقابل خود است ولی دیگری علی رغم ابراز احساسات همسرش، حالتی تنفرآمیز نسبت به او پیدا می کند. در این حالت است که تقریباً آن زندگی به نقطه پایان خود نزدیک شده و دیری نخواهد پایید که طلاق و متارکه زوجین نتیجه بلافاصل آن خواهد شد.

پدیده ذکر شده به وفور در جلسات مشاوره زوجینی که با هم اختلاف دارند دیده می شود. در چنین موقعیت هایی با توجه به پدیده رخ داده هر عملی، سخنی، شیوه ای به عنوان بهانه ای از طرف فرد بی علاقه در نظر گرفته می شود که این بهانه گیری ها پایانی نخواهد داشت. بهانه هایی که اگر هر کدام برآورده گردد دیگری سر برمی آورد و اینها می توانند پایانی بر زندگی مشترک با برچسب نداشتن تفاهم باشد. حال باید بپرسیم چرا چنین اتفاقاتی رخ می دهد؟ چنین سؤالی قطعاً پاسخ های متعددی از منظرها و با توجه به افراد مختلف دارد. از جمله پاسخ هایی که می توان به آنها اشاره کرد عبارتند از:

الف - ناپختگی و عدم بلوغ اجتماعی

برخی از ازدواج‌ها علی‌رغم این که به صورت خواسته و حتی با عشق و علاقه طرفین برای ازدواج همراه بوده ولی بعد از مدتی شاهد از هم پاشیدگی آنها هستیم. در این نوع طلاق‌ها ما شاهد این خواهیم بود که دختر یا پسر و یا هر دوی آنها به نوعی هنوز به درجه ای از رشد اجتماعی و عقلانی نرسیده اند که بتوانند یک زندگی مشترک را اداره کنند، تشکیل یک زندگی مشترک مستلزم شناخت‌ها و پیش‌آگهی‌هایی است. دختر و پسر که با هم ازدواج می‌کنند باید خودشان را آماده پذیرش مسئولیتهایی کنند. خود را شریک زندگی و سازندگی آن بدانند، از طرف مقابل خود صرفاً بستنکار نباشند بلکه خود را بدهکار نیز بدانند. هر کدام از آنها باید خود را مسئول ساختن زندگی تلقی کنند نه این که یک زندگی ساخته شده را بخواهند. کسانی که قصد ازدواج دارند باید به این امر آگاهی داشته باشند که ازدواج پایان بخشیدن به تمام سختی‌ها و مشکلات نیست بلکه به نوعی درگیر شدن با مشکلات دیگری و شاید بیشتری است که اگر به دیده درست به آن نگریسته شود زیبایی زندگی در همین حل کردن مشکلات بیشتری است که اگر به شکلی آرمانی به آن نگریسته شود چیزی جز طلاق نتیجه اش نخواهد بود.

ب - توقعات بی جا و چشم و هم چشمی

امروزه زرق و برق‌های بسیار زیاد و متنوع مانند سمی که بر اختلافات خانوادگی دامن زده گریبانگیر جامعه ما گشته و وضعیت بحرانی را در کانون خانواده به وجود آورده است. در اینجا بحث بر سر وجود چنین زرق و برقهایی نیست، بلکه بحث بر سر تأثیرات و برداشتهایی که از آنها می‌شود، است. در چنین وضعیتی‌هایی زوجین غرق در چنین اوضاعی می‌شوند و خود و زندگیشان را فراموش می‌کنند. به طور خودآگاه یا ناخودآگاه با متأثر شدن از چنین وضعی و فکر نکردن درباره تداوم زندگیشان به دامن شدید اختلافات می‌افتند. کما اینکه در بسیاری از مواقع این صورتهای زیبا عامل خوشبختی در زندگی نیستند. این افراد با ندیدن جنبه‌های مثبت زندگی خود و دیدن جنبه‌های به ظاهر مثبت و یا به واقع مثبت دیگران دچار کشمکش‌های فراوان می‌شوند و وقتی زندگی خود را از دست می‌دهند تازه می‌فهمند که چه بر سرشان آمده است. مقایسه زندگی‌ها با همدیگر، امروزه بلایی است که می‌تواند هر زندگی خوب و زیبا را از هم متلاشی کند. اگر زوجین گرفتار چنین حالتی شوند تحت هر شرایطی و امکاناتی هرگز به آرامش و رضایت نخواهند رسید. این وضعیت حالتی روانی را در افراد به وجود خواهد آورد که با به دست آوردن هر چیزی به موضوع دیگری فکر خواهند کرد که هرگز تمامی نخواهد داشت. پس باید خود و شرایط خودمان را بپذیریم و با تلاش و پذیرش خود گام به سوی آینده برداریم که در این صورت احساس خوشبختی خواهیم کرد.

ج - ابتلا به اختلالات عاطفی و روانی

ابتلای یکی از زوجین و یا هر دو نفر آنها به اختلالات روانی می‌تواند موجب از هم پاشیدگی یک زندگی مشترک گردد. اختلالات روانی مورد بحث می‌تواند طیف گسترده‌ای از شدت و ضعف و همچنین مشهود و غیرمشهود را دربرگیرد. مثلاً ابتلا به افسردگی از حالت خفیف آن تا حالت شدید آن که به افسردگی اساسی معروف است می‌تواند موجب اختلال در روابط زناشویی گردد که این حالتی مشهود از اختلالات روانی است. ولی گاهی اختلالاتی مانند اختلالات شخصیت که به طور مشهود در مبتلایان آن دیده نمی‌شود از عوامل ناسازگاری و تنشهای زندگی زناشویی خواهد شد. از جمله این اختلالات می‌توان از اختلال شخصیت هیستریونیک (نمایشی) و خود شیفته نام برد. به عنوان مثال در اختلال شخصیت هیستریونیک فرد مبتلا نیاز مفرط به توجه از سوی همسرش را دارد و در صورت کمترین بی‌توجهی آشفتگی زیادی بر وی مستولی خواهد شد. در این حالت فرد مقابلش به هر اندازه به او توجه نشان دهد او ارضا نشده و همیشه شاکی خواهد بود. این در حالی است که خودش در مقابل این همه توجه طلبی کمترین توجه را

به همسرش می نماید ولی فکر می کند که بی نهایت این کار را انجام داده است. رفته رفته این موضوع موجب خستگی طرف مقابلش شده و بعد از مدتی به مشاجره و در نهایت تنفر زیاد از همدیگر و طلاق و متارکه می انجامد.

ج) عوامل اقتصادی: مسائل مالی و اقتصادی از دیگر عواملی است که می تواند منجر به متارکه زوجین شود. از مصادیق این عوامل می توان به فقر، بیکاری، بیماری و غیره اشاره کرد. از نظر بسیاری از مردم بدون وضعیت اقتصادی بزرگترین عامل طلاق تلقی می شود. در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که درست است عوامل اقتصادی نقش مهمی در امور زندگی مشترک دارد ولی خود این مسائل فی نفسه مهمترین عامل فروپاشی نمی باشد. در یک زندگی زناشویی زوجین اگر همدیگر را دوست داشته باشند و منطقی فکر کنند می توانند با داشتن حداقل امکانات زندگی با همدیگر سازگار بوده و زندگی کنند. کما اینکه در غیر این صورت با بالاترین امکانات مادی هم با یکدیگر به سر نخواهند برد. پس قناعت و پذیرش موقعیتها و وضعیت طرفین بعد از ازدواج می تواند این عامل را خنثی کند که متأسفانه باید اذعان کرد در جامعه کنونی ما برخی از زوجین بدون نگاه به خود و فرد مقابلش توقعات آرمانی را برای زندگی زناشویی تصور می کنند که به عمل رساندن آن غیرممکن بوده و با گذشت مدتی از زندگی مشترک به راهی جز راه طلاق و متارکه نمی انجامد. نکته دیگری که در این زمینه می توان عنوان کرد این است که به نظر می رسد علت طلاق در طبقات پائین اقتصادی اجتماعی (مخصوصاً در شهرهای بزرگ) مسائل اقتصادی (فقر و بیکاری) باشد ولی در طبقات بالاتر اجتماعی (تحصیلکرده ها) عدم تفاهم و سازش اخلاقی باشد.

د) عوامل ارتباطی: عوامل ارتباطی مشتمل است بر ارتباط و رفت و آمد با خانواده همسر (والدین، برادر، خواهر و بستگان) و نگاه و نگرش متقابلی که این دو نسبت به هم دارند. شاید بتوان گفت عوامل ارتباطی که ذکر شد در جامعه ما از بزرگترین مسائل اختلاف برانگیز در مسائل زناشویی و خانوادگی است. جایی که خود زوجین چندان اختلافی با همدیگر ندارند و مسائل فرعی دیگر مثل ارتباط با خانواده های طرفین برانگیزاننده مشکلات عدیده ای می شود. در اینجا می توان به روابط بین مادرشوهر، عروس-خواهرشوهر، عروس-مادرزن داماد اشاره کرد که اغلب از دیدگاه خوبی نسبت به هم برخوردار نبوده و به نظر می رسد در فرهنگ ما از تاریخچه ای بس طولانی برخوردار است.

ه) سایر عوامل: عوامل دیگری چون اعتیاد، بیکاری، بیماری، ناباروری، مسائل جنسی، به میان آمدن پای فرد دیگری در زندگی یکی از زوجین، تغییرات و تفاوت های فرهنگی و اجتماعی، فاصله طبقاتی، رتبه های تحصیلی و ... از جمله دیگر علل طلاق و متارکه می باشند. اعتیاد به عنوان بلای خانمان سوز می تواند هر زندگی را در کام خود فروکشد و نابودش کند. بیکاری زمینه ساز مشکلات اقتصادی و به دنبال آن تشویش های روانشناختی است. ناباروری هر کدام از زوجین و ناتوانی در بچه دار شدن از عوامل نگران کننده و ایجاد کننده طلاق است. مشکلات جنسی و عدم رضایتمندی هر کدام از زوجین از عوامل بسیار مهمی است که به علل فرهنگی در حاله ای از پنهان کاری قرار می گیرد. در مشاوره های ازدواج این امر به وضوح به چشم می خورد که برخی از زوجین به مسائل جنسی که از ضروری ترین و مهمترین عوامل استواری زندگی زناشویی است توجهی نمی کنند یا بی توجه هستند. اغلب خانم ها ارضای جنسی را فقط مختص آقایان می دانند و از رضایت خودشان در این زمینه غافل می مانند که بعدها منجر به اختلافاتی می شود که هیچکدام از آنها نمی دانند که علت در چیست و منشأ این اختلافات با بهانه های دیگری ظهور می کنند. عدم آموزش و عدم آگاهی از برقراری روابط جنسی به شکل صحیح، مقاومت یا عدم مراجعه به پزشک، برای مسائل مربوط به این روابط و ... از موارد مشکل ساز در این زمینه می باشند. در آخر باید به این نکته توجه کرد که تغییرات فرهنگی و اجتماعی که در جامعه ما در حال گذر است منجر به تغییر و تحولات گسترده در ابعاد و سطوح مختلف اجتماعی شده که کانون خانواده و زندگی زناشویی از جمله مواردی است که به شدت تحت تأثیر این تغییر و تحولات قرار گرفته است. در این راستا، این وظیفه نهادهای دولتی و غیردولتی است که موضوع را از جهات مختلف مورد توجه و بررسی قرار داده و با ریشه یابی و شناسایی دلایل و عوامل آن راهکارهای لازم را

بیابند. چرا که فروپاشی خانواده علاوه بر اینکه صدمات روانی و عاطفی به افراد مبتلا به آن می زند، اثرات مخربی را بر پیکره جامعه و ایجاد معضلات، مشکلات و بزهکاری های فراوان در جامعه وارد خواهد کرد.

جنبه های مختلف طلاق

فرآیند طلاق خودش در طی زمان و در قالب مراحل خاصی اتفاق می افتد و به احتمال زیاد ویژگی آن عبارت است از فشار روانی فراوان، دوسوگرایی، دودلی، تردید به خود، و عدم یقین، حتی زمانی که طرفین قبول دارند که این رابطه را نمی توان نگه داشت. کرسل در سال ۱۹۸۵ فرآیند طلاق را به عنوان یکی از شاقترین تکالیفی میدانند که از فردی عاقل انتظار می رود آن را انجام دهد. وقتی ازدواج از هم میپاشد در اثر آن چندین نوع طلاق ایجاد میشود (اما ممکن است تا بعد از حکم طلاق ادامه یابد) پس مسائل مربوط به طلاق قانونی مطرح می شود که غالبا همراه با خشونت و تند خویی است و همراه با طلاق هم والدی است که در ارتباط با نگهداری و سرپرستی از فرزند خانواده های تک والدی یا حق ملاقات با فرزندان می باشد. که در مرحله بعد طلاق اجتماعی روی میدهد که در زمینه تغییر روابط با جمع دوستان همسر رخ می دهد و هریک باید جایگاه مجزای خود را در جامعه و در قالب انسانی مجرد و مستقل تعریف کند و بالاخره طلاق روانی که در خصوص مسائل مربوط به بازیابی خود، پیروی فردی، و مشکلات مربوط به فکر کردن بر اساس ضمیر من و نه ماست. به استثنای طلاق قانونی کامل شدن سایر ابعاد ممکن است سالها به طول بینجامد به ویژه هنگامی که مسئولیت های مربوط به فرزندان یا سایر تعهدات باعث گردند که طرفین در ارتباط با یکدیگر باشند.

نتیجه گیری

همانگونه که در ابتدای پژوهش حاضر ذکر شد طلاق، از مهمترین پدیده های حیات انسانی است. یک پدیده ارتباطی، اقتصادی و روانی است. و به عنوان آفتی اجتماعی مطرح می شود. اما سوال اصلی که در این مقاله مطرح شد این بود که چه علل و عواملی موجب افزایش طلاق در جامعه می شود و عوامل تاثیرگذار، در جنبه های مختلف فرهنگی، اقتصادی، خانوادگی، اجتماعی و روانی مورد توجه قرار گرفته است. دلایل احتمالی از هم گسیختگی زندگی زناشویی از طریق طلاق، تقریبا بی شمارند زیرا پیوند زناشویی دو شخصیت منحصر به فرد با دو زمینه متفاوت را برای زندگی در زیر یک سقف فراهم می آورد. شاید مهمترین دلیل طلاق این باشد که پیش از ازدواج، یک طرف زناشویی از طرف دیگر چشمداشت های بیش از حدی دارد. در جوامع امروزی عشق و علاقه پرشور یکی از عوامل مهم زندگی زناشویی به شمار می آید. پیش از ازدواج یک زوج معتقدند تا زمانی که عشق شان به همدیگر فروکش نکند، بر هر مشکلی می توان فائق آمد. آنها بزودی تشخیص می دهند که آتش عشق پیشین شان فروکش کرده و برای حل مسائل شان باید راه های عملی تری را در پیش بگیرند.

اما در یک نتیجه گیری کلی می توان علل و عوامل موثر در طلاق را اینگونه ذکر کرد که شامل مسائل و مشکلات مالی و اقتصادی، اعتیاد، خشونت و بد رفتاری مردان، وجود همسر جدید، دخالت های دیگران، عدم تعلق خاطر زن و مرد به همدیگر، افزایش آگاهی زنان از حقوق خود، اختلاف سلیقه بین زوجین، نگاه مرد سالارانه جامعه نسبت به زنان و دختران، عدم همسانی در ازدواج، تشریفات ازدواج، بیماری روانی شدید یکی از زوجین، برطرف نشدن نیاز جنسی یکی از زوجین، نگرش مثبت به طلاق، روابط جنسی خارج از سیستم خانواده، عدم شناخت کافی زوجین قبل از ازدواج از یکدیگر، عدم درک تفاوت ها میباشد. که وظیفه نهادهای دولتی و غیردولتی است که موضوع را از جهات مختلف مورد توجه و بررسی قرار داده و با ریشه یابی و شناسایی دلایل و عوامل آن راهکارهای لازم را بیابند. چرا که فروپاشی خانواده علاوه بر اینکه صدمات روانی و عاطفی به افراد مبتلا به آن می زند، اثرات مخربی را بر پیکره جامعه و ایجاد معضلات، مشکلات و بزهکاری های فراوان در جامعه وارد خواهد کرد.

(منابع در دفتر ماهنامه موجود میباشد)